مرور

دین در فلسفه افلاطون

● فلسفه افلاطون تأثیری عظیم در تاریخ فلسفه گذاشته است؛ اما برخی متفکران و شارحان افلاطون بر این باورند که این تأثیر محدود به فلسفه نیست و الاهیات- به‌ویژه الهیات در ادیان ابراهیمی- را نیز در بر می‌گیرد. به‌تازگی نشر ققنوس کتابی درباره این ادعا منتشر کرده. دانیل دامبروفسکی در کتاب «فلسفه دین افلاطونی» مدعی است تفسیر آرای افلاطون می‌تواند در مقابله با سوءفهمی که درباره نظر افلاطون درباره خدا نزد فیلسوفان و متألهان و دینداران ادیان ابراهیمی به طور کلی پدید آمده، مفید باشد.

او معتقد است کامل‌ترین روایت فلسفه دین افلاطونی در گفت‌وگوهای پایانی افلاطون آمده است. دامبروفسکی، استاد فلسفه دانشگاه سیاتل آمریکا، در این کتاب به ذکر برداشت‌های مختلف افلاطون‌شناسان می‌پردازد و سپس با استناد به متن آثار افلاطون نظیر تیمائوس، سوفسطایی، مهمانی، مرد سیاسی، جمهوری و... و نیز آرای متفکرانی مانند وایتهد، هارتس‌هورن و دیگران آرای این گروه از مفسران افلاطونی را تحلیل و از آن‌ها دفاع می‌کند. دامبروفسکی در سراسر این کتاب می‌کوشد موضع هارتس‌هورن را نسبت به افلاطون با دقت هرچه بیشتر بررسی کند.

در نظر دامبروفسکی تأثیر فلسفه افلاطون در الاهیات عمدتا عبارت است از این مدعا که کمال الهی یعنی بزرگ‌ترین موجود متصور را موجودی ایستا تلقی کنیم. او استدلال می‌کند که این تأثیر را باید بیشتر حاصل برداشت ارسطو از خدا به‌مثابه محرک نامتحرکی دانست که به‌شدت ثابت است و هیچ تأثیری از مخلوقات نمی‌پذیرد، نه افلاطون. در نظر او تفکر افلاطون پیچیده‌تر است و دیرزمانی است که از آن سوءبرداشت شده. او مدعی است که منظرهای پویشی درباره نظر افلاطون در باب خدا تا حد زیادی مورد غفلت قرار گرفته است. این غفلت هم دیدگاه‌های رایج را درباره افلاطون تضعیف می‌کند و هم آنچه را در فلسفه دین معاصر بر مبنایی افلاطونی می‌توان خواند. او ثبات خدا را بخشی از این ماجرا در آرای افلاطون می‌داند؛ ولی تأکید دارد بیان کامل‌تر این ماجرا باید مشتمل بر شرحی از پویایی خدا هم باشد. به عبارت دیگر، وجود خدا شاید ثابت باشد؛ ولی فعلیت خدا در معرض سیلانی پیوسته و ستودنی است. ازاین‌رو «فلسفه پویشی، به معنای عام، شامل همه دیدگاه‌هایی است که اصالت را به تغییر و حرکت می‌دهند نه به سکون و ثبات».

این کتاب شش فصل دارد که در فصل اول، «جدی‌گرفتن نفس جهانی»، به بررسی وحدت‌گرایی جهان‌شناختی افلاطون و باور افلاطون به آنچه بعدها حضور مطلق الهی نامیده می‌شود، می‌پردازد. نویسنده در این فصل به تفسیر ریچارد موهر واکنش نشان می‌دهد و جانب متافیزیک هارتس هورن را می‌گیرد. در فصل دوم، «هستی قدرت است»، به بررسی پیچیده‌ترین تعریف از هستی در مجموع آثار افلاطون می‌پردازد.

در فصل سوم، «مُثل به‌مثابه اموری در پویش نفسانی الهی»، به بررسی نسبت بین خدا و مُثل می‌پردازد که در هر فلسفه دین افلاطونی بسیار مهم است. نویسنده بر این باور است که حتی اگر در تفکر افلاطون صریحا مطرح نشده باشد، به طور ضمنی بیان شده که مُثل تصوراتی در عقل الهی هستند، همان‌گونه که نوافلاطونیان

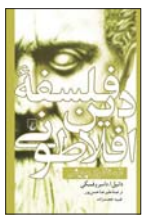

فلسفه دین افلاطونی
دانیل ا. دامبروفسکی
ترجمه: علیرضا حسن‌پور طیبه حجت‌زاده
ناشر: ققنوس
قیمت: ۲۱۰۰۰ تومان

ادعا می‌کردند. او ویژگی عقل الهی را علم مطلق می‌داند که بعد از دوره افلاطون رواج یافت. او در این فصل استدلال اصلی خود را علیه این نظر مطرح می‌کند که خداباوری افلاطونی نوعی پرستش هستی در مقابل صیرورت است. نویسنده در فصل پنجم، «براهین اثبات وجود خدا»، نشان می‌دهد که افلاطون نیز مانند دینداران معاصر که فیلسوف هم هستند، با این مسئله مواجه است که چگونه پاسخی عقلانی به ملحدان بدهد. در این فصل تمایز بین وجود مجرد خدا (اینکه خدا وجود دارد) و فعلیت امکانی خدا (اینکه چگونه وجود دارد) در کانون توجه است. چون نویسنده بر این باور است که این تمایز برای نشان‌دادن چگونگی سازگاری وجود واجب خدا با فعلیت پویای او به‌عنوان نفس جهانی لازم است.

در فصل آخر، «تشبه به خدا»، بخش‌هایی از تئای‌تتوس و تمیائوس بررسی می‌شود که نشان می‌دهد هدف زندگی انسان شبیه خداشدن تا حد امکان است. نویسنده در این فصل به نحو عام به بررسی عرفان افلاطونی یا تجربه خدا در گفت‌وگوهای او می‌پردازد. هدف او در این بخش رفع این نظر درباره فلسفه افلاطون است که این فلسفه بیش از اندازه عقلانی است؛ به این معنا که خداباوری او مجالی برای تعامل میان انسان و خدا فراهم می‌کند.

گفت‌وگویی با وندی براون درباره دیوارکشی‌های مرزی

دیوارکشی: راه‌حل قرن چهارمی برای مشکل قرن بیست‌ویکمی

ترجمه: سهند ستاری

چند ماهی است بخش‌های غیرضروری برخی وزارتخانه‌ها و سازمان‌های دولت فدرال ایالات متحده نظیر وزارتخانه‌های مسکن، وزارت امنیت داخلی، کشاورزی، امور خارجه و دادگستری به دستور دونالد ترامپ تعطیل شده است. دلیل تعطیلی مخالفت سنا با تصویب منابع مالی مورد نظر ترامپ برای ساخت دیواری در مرز مکزیک است. رئیس‌جمهور منتخب آمریکا از روزهای اول کارزار انتخاباتی‌اش وعده داده بود ۳۲۰۰ کیلومتر «دیوار نفوذناپذیر، واقعی، بلند، محکم و زیبا» در مرز مکزیک بسازد. البته تقریبا ۱۰۲۹ کیلومتر از این دیوار در زمان جورج بوش ساخته شده که مورد پسند ترامپ نیست. مع‌الوصف، گفته می‌شود ترامپ برای ساخت این دیوار به چهار سال وقت و تقریبا ۲۰ میلیارد دلار پول نیاز دارد. او آن‌قدر مصمم بود که حتی در پی حوادث شارلوتزویل در جمع هوادارانش در شهر فینیکس آریزونا تهدید کرد اگر کنگره بودجه ساخت دیوار مکزیک را تأمین نکند دولت فدرال را تعطیل می‌کند: «دیوار را می‌سازیم حتی اگر مجبور شویم دولت را تعطیل کنیم. مردم آمریکا به کنترل مهاجرت رأی داده‌اند». سرانجام ترامپ تهدید خود را تقریبا عملی کرد. ولی اعلامیه‌ها، هشدارها و اقدامات ترامپ امری جدید نیست و خبر از تداوم روند تاریخی و جهانی دیوارکشی می‌دهد، با این تفاوت که کشورهای دیگر بدون هیاهو به دیوارکشی ادامه می‌دهند. بعد از بحران پناه‌جویان در تابستان ۲۰۱۵ کشورهای اروپایی نزدیک به ۱۲۰۰ کیلومتر حصار «ضد مهاجرت» ساخته یا می‌سازند، یعنی حدود ۴۰ درصد از طول دیواری که ترامپ بناست در مرز مکزیک بسازد هم‌اکنون در اروپای متحد و واحد کشیده شده است. مجارستان، اتریش، اسلوونی، مقدونیه، بلغارستان، نروژ، روسیه، فرانسه و بریتانیا در مرزهای خود با یکدیگر دیوار کشیده‌اند. معروف‌ترین پروژه دیوارکشی نیز مربوط به ساخت دیوار حائل در کرانه باختری است که الگوی ترامپ به حساب می‌آید. البته پروژه‌های هزینه‌بر دیوارکشی صرفا محدود به اروپا و آمریکا نیست و از دولت‌های فقیر تا غنی در سراسر سیاره زمین میل عجیبی به دیوارکشی و حصارکشی دارند: عربستان در مرز با عراق و یمن، امارات در مرز عمان، آفریقای جنوبی در مرز زیمباوه، ازبکستان با قرقیزستان، افغانستان با ترکمنستان، تایلند با مالزی، چین با کره شمالی، مصر با غزه، هند با بنگلادش و پاکستان، عراق با کویت، اسپانیا با مراکش، برزیل در مرز پاراگوئه، پاکستان با افغانستان و حتی کشور بسیار کوچک بوتساوانا با زیمباوه. همچنین ایران در مرز با پاکستان دیوار بتونی سه‌متری به طول ۷۰۰ کیلومتر و با ضخامت نزدیک به یک متر کشیده که گفته می‌شود یکی از مستحکم‌ترین دیوارهای مرزی جهان است. ترکیه نیز ساخت دیواری را در مرزهای خود با ایران آغاز و دولت ایران نیز از این اقدام استقبال کرده است. تمام این موارد، مجموع هزاران کیلومتر دیوار بر روی سیاره زمین، نشانه چیست؟

وندی براون، نظریه‌پرداز رادیکال چپ آمریکایی، کتابی دارد تحت عنوان «دولت‌های محصور، افول حاکمیت» که می‌کوشد در آن به این پرسش پاسخ دهد. این کتاب به همین قلم در دست ترجمه است. در نظر براون «همه دیوارها اثرات مهمی به بار می‌آورند که فراتر از اهداف بیان‌شده و رسمی آن‌هاست یا حتی در تقابل با این اهداف قرار می‌گیرد؛ هیچ‌کدام از دیوارها واقعا در صدد حل‌وفصل یا حتی کاهش اساسی تعارض‌ها، خصومت‌ها یا عبور و مرور نیستند؛ تک‌تک این دیوارها با ادعای موقتی‌بودن ساخته می‌شوند ولی دائمی می‌شوند؛ ساخت‌شان هزینه‌های بسیار دارد ولی بی‌اندازه فراگیر است. این موارد درباره تمام دیوارهایی که ملت- دولت‌ها طی دو دهه اخیر ساخته‌اند صادق است». براون ساخت دیوارهای جدید را پاسخی به حاکمیت رو به زوال ملت-دولت در عصر جهانی‌سازی می‌داند. در نظر او در دنیای جهانی‌شده تنش‌هایی بنیادی وجود دارد: تنش‌های میان راه‌دادن و راه‌بستن، به هم پیونددادن و از هم جداکردن. یک جلوه این تنش‌ها را می‌توان در مرزهایی دید که روزبه‌روز بازتر می‌شوند و جلوه دیگر آن را در تخصیص بی‌سابقه بودجه‌ها برای تحکیم مرزها. او جهانی‌کردن را صحنه نمایش انبوهی از تنش‌های به‌هم مرتبط می‌داند، تنش میان شبکه‌های جهانی و ملت‌گرایی‌های محلی، قدرت مجازی و واقعی، سیاست‌های محرمانه و شفافیت، قلمروسازی و قلمروزدایی، تنش‌های میان منافع ملی و بازار جهانی و به همین اعتبار، تنش میان ملت و دولت، امنیت اتباع و سوژه‌ها و تحرکات سرمایه. در نظر براون «یکی از مکان‌های استقرار این تنش‌ها دیوارهای جدیدی است که جهان را خط‌کشی می‌کنند».

ترامپ هفته گذشته در یک سخنرانی تلویزیونی بار دیگر به ضرورت دیوارکشی در مرز مکزیک پرداخت که تفاوت‌هایی با سخنرانی‌های قبلی او داشت. پس از این سخنرانی آتوسا آبراهامیان، دبیر ارشد مجله نیشن، گفت‌وگویی با وندی براون انجام داده که در ادامه می‌خوانید.

سخنرانی دونالد ترامپ را در تلویزیون دیدید؟

بله. راستش در دفتر کارم بودم، چون ساعت اینجا [کالیفرنیا] سه ساعت [از واشنگتن] جلوتر است. آخر روز بود و یک ساعتی می‌شد که این طرف و آن طرف می‌خواندم تا ببینم پیش‌بینی مردم چیست و خودم چه توقعی باید داشته باشم. وقتی سخنرانی ترامپ را می‌دیدم، فهمیدم چرا ترامپ این کارها را کرد. او هم می‌کوشید بحران را پشت سر بگذارد و هم از دیوار پیشنهادی‌اش دفاع کند. معتقدم ترامپ و تیمش خوب خبر داشتند که مخاطبان توقع شنیدن اظهاراتی خلاف واقع را دارند و می‌دانند که ترامپ با اغراق و ارعاب و کوبیدن دموکرات‌ها و مخالفان صحبت می‌کند.

رگه‌ای از همه این‌ها در این سخنرانی ترامپ وجود داشت، ولی به‌هیچ‌وجه سراغ این بحث‌ها نرفت. سخنرانی بسیار هوشمندانه‌ای بود: شروع سخنرانی کلا درباره امنیت مرزها بود و فقط پایان آن به دیوار مرزی اختصاص داشت.

چرا ترامپ این نکته را پیش کشید که دیوار مرزی ضروری‌ترین چیز برای سیاه‌ها و آمریکای لاتینی‌هاست؟

کاری که ترامپ کرد خلاف این ایده است که او نژادپرستی تمام‌عیار است و از مردم رنگین‌پوست نفرت دارد. در سخنرانی او جمله‌ای درباره دوست‌داشتن بود: «شما دور خانه‌تان دیوار می‌کشید، نه به خاطر اینکه از آدم‌های بیرون متنفرید بلکه چون آدم‌های داخل خانه را دوست دارید». این جمله - و توسل به کمک‌های بشردوستانه - تلاشی ناشیانه و ناکام بود برای مصادره برخی استدلال‌های دست‌چپی و به چالش‌کشیدن تصویر نژادپرستانه‌ای که از او ارائه شده. درست است که این تصویر پایگاه اجتماعی او را راضی می‌کرد ولی ترامپ می‌دانست که باید از آن فراتر رود.

نکته بسیار جالب توجه اینکه جریان‌های دست‌راستی سرتاسر اروپا هم پیش‌تر چنین حرکتی کرده بودند. مارین لوپن در کارزار ریاست‌جمهوری خود که در شمال شرقی فرانسه به راه انداخت رجز می‌خواند که «فرانسه خانه ماست. این حق ماست که تصمیم بگیریم چه کسی وارد این خانه شود، چگونه بیاید، و تا کی بماند». این همان مضمونی است که کشور را بدل می‌کند به خانه - و نباید فراموش کنیم که بخشی از کل پروژه اخلاقی نولیبرالیسم خصوصی‌کردن همه چیز از جمله کشور و بدل کردن آن به ملک خصوصی کسانی است که از قبل در آن کشور بوده‌اند.

با این منطق، معلوم است که شما حق دارید دیگران را راه ندهید. نسخه ترامپ از این منطق، یعنی اظهار نظر او درباره «دوست‌داشتن اهل خانه»، راهی بود برای این که موضوع بحث را از خصومت با همسایگان به حقوق ملت و اموال ملی تغییر دهد.

افکار شما از زمانی که کتاب «دولت‌های محصور» را نوشتید چه تغییری کرده است؟

من این کتاب را در پاسخ به دو مسئله متفاوت نوشتم. یکی مسئله دیوارکشی‌ها در جهان پس از سقوط دیوار برلین در سال ۱۹۸۹ بود. در سال ۱۹۸۹ همه این فرض را مسلم گرفته بودند که ما در دوران ساختن یک دهکده جهانی به سر می‌بریم، در قالبی نولیبرال یا حتی چپ‌تر، اما آنچه عملا اتفاق افتاد سربرآوردن تعداد زیادی دیوار بود که در سرتاسر جهان کشیده شد. همچنین به جزئیات خاص مرز ایالات متحده- مکزیک علاقه‌مند بودم.

آن زمان استدلالم این بود که دیوارها پاسخی بودند به «افول» حاکمیت و ملت در مواجهه با جهانی‌سازی. دیوارها دال‌هایی بودند برای توده‌هایی که در رنج و فلاکت به سر می‌برند، دال‌هایی برای از دست‌رفتن یک «ما»ی ملی و نظارت ملی - و همه آن چیزهایی که شاهد فوران عظیم آن‌ها بوده‌ایم. در سال ۲۰۱۰ این وضع اوج می‌گرفت. حرف درستی که ترامپ در مورد مرز آمریکا- مکزیک می‌زند این است که دموکرات‌ها به اندازه جمهوری‌خواهان مشتاق استفاده از تئاتر سیاسی دیوارکشی‌اند. دایان فاینستاین [سناتور دموکرات ایالت کالیفرنیا] از چهره‌های اصلی مدافع استفاده از استحکامات و موانع مرزی در کالیفرنیا بود.

تز من در این کتاب حالا از مسلمات عقل سلیم است. دیوارها مطلوب‌اند چون نشانه یک چیزند: دیوارها بین «ما» و «آنها» تمایز می‌گذارند و ظرفیت ما را برای به دست‌گرفتن زمام امور نشان می‌دهند.

یک مسئله دیگر هم هست که از سال ۲۰۱۰ تا ۲۰۱۹ تغییر کرده. ترامپ چیزی را در سخنرانی‌اش جا انداخت که واقعا مهم است: تفاوت بین مهاجران و پناه‌جویان. در ذهنیت آمریکایی‌ها، تفاوت بین این دو گروه چندان روشن نیست و از نظر راست‌گرایان افراطی این دو کاملا یکی‌اند: یعنی هیچ فرقی بین یک شخص مجرم بی‌اوراق هویت در ایالات متحده و یک متقاضی پناهندگی وجود ندارد. ترامپ هر دوی آنها را در سخنرانی‌اش یکی کرد.

وقتی کتاب «دولت‌های محصور، افول حاکمیت» را نوشتم، چندان به مسئله پناه‌جویان نپرداختم، ولی این دقیقا همان چیزی است که باید بدان بپردازیم. بحرانی وجود دارد با مجموعه‌ای از الزامات و پروتکل‌های بین‌المللی که ترامپ می‌کوشد آن‌ها را دور بزند. برای مواجهه با این‌ها هیچ‌چیز پوچ‌تر از ساختن یک دیوار نیست.

فکر می‌کنید تفاوتی نمادین یا ماهوی بین یک دیوار بتونی و یک مانع فلزی وجود دارد؟

بله، و برای توضیح این مسئله بهترین نمونه دیوارکشی اسرائیلی‌ها است. یکی از چیزهایی که آنها دریافته‌اند این است که اگر یک دیوار تیره و کدر بسازید، نمی‌توانید آن طرف دیوار را خوب ببینید. برخی تکنولوژی‌های نظارتی وجود دارد که تا حدودی این تصور را زیر سؤال می‌برد. بنابراین مؤثرترین حائل آن نوع حائلی است که در فرودگاه‌ها می‌بینید: یعنی خاصیت نفوذپذیری دارد با حس‌گرها، اشعه ایکس، زنگ، آژیر، و انواع وسایلی که حرکت را نشان می‌دهد. دیوارکشی روش قدیمی‌هاست و اینجاست که حق با دموکرات‌هاست: این یک راه‌حل قرن چهارمی است برای یک مشکل قرن بیست‌ویکمی.

فرق دیوار با مرز چیست؟

دیوار و مرز رابطه‌ای بی‌حدواندازه دارند. اینکه حاکمیت از طریق قلمروداری ابراز می‌شود - احتمالا از مهم‌ترین مسائل امروز ما - و حکومت قانون و توانایی تصمیمات حاکم به قلمرو گره می‌خورد، یکی از راه‌های فروپاشی نظم وستفالیایی است که دستاورد آن برای ما حاکمیت ملت-دولت بود. عمل حاکم اغلب بیرون از مرز است - بیرون از مرز یعنی با برون‌سپاری تصمیمات، نظارت و کنترل سایر ملت‌ها و کشورها. این توافقی است که ترامپ می‌کوشد با مکزیک بر سر مهاجران منعقد کند که آنجا بمانند تا وقتی وضعیت تقاضای آنها بررسی شود. البته عمل حاکم می‌تواند کاملا درون یک کشور اجرا شود: تمایز بین گشت‌های مرزی، پلیس، نیروی نظامی و گروه‌های داوطلب از بین رفته است. و وقتی متوجه این موضوع می‌شوید، به بحرانی درون یک قلمرو مرزبندی‌شده می‌رسید.

آیا چیزی درباره دیوارها در این گفت‌وگو از قلم افتاد که بخواهید اضافه کنید؟

دیوارها علاوه بر اینکه اجراهایی تئاتری از حاکمیت ملت- دولتی‌اند که جهانی‌سازی به شدت آن را تضعیف کرده، به لحاظ گفتاری مشکلات و مسائل سیاسی را به گردن یک «دیگری» اهریمنی می‌اندازند که «بیرون» از یک ملت تعریف می‌شود. در حال حاضر، این «دیگری» یا «بیرون» اهریمنی شامل بحران مواد مخدر، تروریسم، جرم و جنایت، و بحران اقتصادی برای طبقه کارگر و طبقه متوسط است. در واقع، دیوار هیچ تأثیری بر قاچاق هروئین از مکزیک ندارد (چون با وسایل نقلیه قانونی از مرز وارد کشور می‌شود)، و البته عامل بحران مصرف مواد مخدر در میان سفیدپوستان آمریکایی هم این هروئین نیست؛ عامل این بحران ناامیدی اقتصادی و اجتماعی، نظام درمانی ضعیف، نسخه‌های الکی[1] و تجویز بی‌رویه مسکن‌هاست.

تروریسم از مرز جنوبی کشور نمی‌آید؛ بلکه ترکیبی است از نتایج سه دهه سیاست‌های فاجعه‌آمیز در خاورمیانه و قاتلان داخل کشور (عمدتا مردان سفیدپوست) که خیلی راحت به تفنگ دسترسی دارند. محله‌های مهاجرنشین و مهاجران تازه‌وارد بیش‌ازحد مطیع قانون‌اند و می‌خواهند به‌مراتب بالای اقتصادی و آموزشی برسند. البته مهاجران بی‌اوراق هویت نه‌تنها شغل‌های آمریکایی‌های سفیدپوست را از آنها «نمی‌ربایند»، بلکه تأمین‌کننده نیروی کاری با دستمزد پایین در کشاورزی، ساخت‌وساز، نظافت، تعمیرات و پرستاری خانگی هستند. بی‌ثباتی اقتصادی برای طبقه متوسط و کارگر نتیجه نظریه نولیبرالی «کاهش هزینه‌های تولید» (race to the bottom) در دستمزدها، مالیات‌ها، و هزینه‌های زیربنایی، اتحادیه‌های ازهم‌پاشیده، دسترسی محدود به آموزش، بدهی، و رشد نجومی قیمت مسکن و هزینه‌های درمانی است.

«دیوار بزرگ و زیبا»ی ترامپ داستان متفاوت و ساده‌تری را القا می‌کند. داخل کشور همه‌چیز خوب است (امن، سخت‌کوش، قانون‌مدار است) و خارج از کشور همه‌چیز بد است (خطرناک، انگل‌وار، جنایت‌بار است) و همه بدبختی‌ها ناشی از آن است. البته ترامپ سوار بر این داستان به قدرت رسید و مادامی که دیوار مهم‌ترین شمایل این داستان باشد، به‌راحتی از دیوار دست نخواهد کشید.

پی‌نوشت:

۱. pill mills: در آمریکا بعضی داروها فقط با نسخه فروخته می‌شود و نمی‌توان به صورت آزاد تهیه کرد؛ گاهی موجود نیست و اغلب بسیار گران است. معمولا بخش عمده هزینه داروهای مخدر قانونی را بیمه پرداخت می‌کند. در این میان کار برخی پزشک‌ها نوشتن نسخه تقلبی است تا بیمه هزینه دارو را پرداخت کند و بعد در بازار آزاد فروخته شود.

منبع: Nation

گفته‌ها

پرسش از بی‌تفاوتی اجتماعی

● **حسین شیخ‌رضایی، ایران‌آنلاین:** برای همه ما پیش آمده که در مواردی نتوانسته‌ایم در جامعه اثرگذار باشیم و حضور و عدم حضور ما تفاوتی ایجاد نکرده است. «بی‌تفاوتی» می‌تواند در زمینه‌های اجتماعی، سیاسی، مدنی و... باشد که هر کدام دلایل متفاوتی دارد. اما در این بحث می‌خواهیم صرفا بر علل «بی‌تفاوتی اجتماعی در ایران» متمرکز شویم هرچند این بی‌تفاوتی خاص جامعه ما نیست و در زمینه سیاسی و اجتماعی تقریبا یک پدیده فراگیر است. از این‌رو، جوامع مختلف همواره در تلاش بوده‌اند راه‌حل‌هایی برای آن بیابند.

۱. پرسش اساسی در رابطه با «بی‌تفاوتی اجتماعی» این است که بین دو قطب «بی‌تفاوتی» و «همدلی» کدام یک طبیعت ماست؟ در نیمه دوم قرن بیستم مطالعاتی در حوزه عصب‌شناسی انجام شد و طی آن پدیده‌ای در مغز ما کشف شد که به اصطلاح به آن «نورون آیینه‌ای» می‌گویند. این نورون منحصر به انسان نیست و در پرندگان، شامپانزه‌ها و میمون‌ها هم وجود دارد، هرچند در انسان از سطح بالاتری برخوردار است. وقتی انسان کاری انجام می‌دهد، بخشی از مغزش فعال می‌شود. اما کاری که «نورون آیینه‌ای» انجام می‌دهد این است که اگر ببیند موجود دیگری همان عمل را انجام داده درحالی‌که خودش به آن عمل اشتغال نداشته، باز هم همان بخش از مغزش فعال می‌شود. برای مثال، اگر به یک شیء داغ دست بزنیم و دستمان بسوزد بخشی از مغز فعال می‌شود و اگر ببینیم کسی دستش را به یک شیء داغ زد و دستش سوخت باز همان بخش از مغزمان فعال می‌شود، چنانکه گویی خودمان به آن دست زده‌ایم. به تعبیری، مغز از آنچه می‌بینیم تقلید می‌کند.

بنابراین به نظر می‌رسد ما به‌لحاظ بیولوژیک مجهز به سخت‌افزاری در مغزمان هستیم که به ما کمک می‌کند تا احساس دیگران را در مغزمان شبیه‌سازی کنیم. اگر بخواهیم به این پرسش پاسخ دهیم که «بی‌تفاوتی» یا «همدلی» کدام یک طبیعی است، باید گفت تاریخچه تکامل ما به صورتی است که ما با قدرت «همدردی» به دنیا می‌آییم. البته باید بدانیم «همدردی» با «همدلی» تفاوت دارد و نقطه مقابل «بی‌تفاوتی» «همدلی» است نه «همدردی». «همدلی» یعنی بتوانیم از آن احساس برآمده از «همدردی» فاصله گرفته و کاری برای طرف مقابل انجام دهیم، اعم از تسلی‌دادن و غیره. «همدلی»داشتن انسان به این معنا نیست که ما به شکلی ناب از آن برخورداریم بلکه برای داشتن رفتاری همدلانه نیاز به آموزش داریم و در این فضا «فرهنگ» نقش تعیین‌کننده‌ای در تقویت یا تضعیف آن دارد. بسیاری از جوامع به دو دلیل برنامه‌هایی را برای تقویت حس «همدلی» در دستور کار خود قرار داده‌اند. نخست آنکه اخلاق از جایی شروع می‌شود که ما با «دیگری» طرف می‌شویم و اخلاق هیچ‌گاه برای انسان منفرد تعریف نمی‌شود. مهم‌ترین پایه اخلاق یا «اصل زرین اخلاق» این است که «خود را در موقعیت دیگری بگذار و متناسب با حسی که در آن موقعیت داری با دیگری برخورد کن». به نظر می‌رسد پایه این قاعده اخلاقی «همدلی» است. دوم اینکه وقتی می‌توان نسبت به جامعه دغدغه‌مند بود که «مهارت همدلی» را یاد گرفته باشیم.

۲. از اموری که می‌تواند همدلی را در ما تقویت کند «ادبیات» و «تئاتر» است. ادبیات داستانی بهترین وسیله برای ورود به «جهان ذهن دیگری» است که جهان را از دید شخصیت‌های مختلف برای ما تصویر می‌کند. در تئاتر نیز ما فرصت داریم به جای دیگری نقش بازی کنیم. متأسفانه در کشور ما «ادبیات» و «نمایش» اموری تجملی پنداشته می‌شوند و چندان به آنها وقعی گذاشته نمی‌شود. بنابراین، اگر در نظام تعلیم و تربیت‌مان نمایش و ادبیات را حذف کنیم، محصول این نظام چیزی جز افراد بی‌تفاوت نیست چون ما همدلی را آموزش ندیده‌ایم.

۳. متفکران بسیاری همچون هانا آرنت درخصوص چرایی «بی‌تفاوتی اجتماعی» اظهارنظر کرده‌اند. اما آسیب‌شناسی اینکه چرا در جامعه در برهه‌هایی خاص «بی‌تفاوتی اجتماعی» اوج می‌گیرد، باید با توجه به بافت و ساختار جامعه صورت بگیرد. این یک مطالعه موردی است درحالی‌که تقویت همدلی یک «امر عمومی» است. اگر بپذیریم سطح بی‌تفاوتی اجتماعی در ایران زیاد است، مهم‌ترین عامل ایجادکننده آن نبود نهادهای حائل بین حکومت و توده مردم است. تقریبا تمام ما به شکلی کاملا فردگرایانه و منفرد از دیگران زندگی می‌کنیم و خود را به جایی متعلق نمی‌دانیم. مفهوم «طبقه» و «محله» از بین رفته و کسی نمی‌تواند وضعیت اجتماعی را با مفاهیمی همچون طبقه بررسی کند. شاید «سبک مصرف» امروزه ما بتواند وضعیت اجتماعی افراد را نمایش دهد. مفهوم سندیکا در کشور از کار افتاده و از آن مهم‌تر هر نوع سازمان مردم‌نهادی تضعیف شده. پیش‌فرض این است که دولت باید بر این فضای حائل نظارت کند و همه‌چیز تحت نظارت او باشد. بدون این فضاهای حائل هیچ‌کدام از ما توانایی حل مسائل‌مان را نداریم و در نتیجه احساس درماندگی می‌کنیم. یکی از اثرات بی‌تفاوتی اجتماعی «درماندگی» و «دلزدگی» است که امروزه همه ما در سطح جامعه با آن روبه‌روییم.